

محمد پیله ور مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

زمان گفتن شعر از زبان شمشیر است

به گریلا نرسد شعر ، اگر زمین گیر است

برای از تو سرودن ، کلام کافی نیست

تو را چنانکه توئی، کی توان تعبیر است؟!

کدام شعر تواند سرود مردی را

که بر مناره سرنیزه گرم تکبیر است

برای سجده به آدم تو حجت الهی

به « انی اعلم مالا... » سر تو تفسیر است

ره میان بری از روی نیزه تا معراج

ز رد خون تو از آسمان سرازیر است

بخوان به منبر سرنیزه آیه های جهاد

که قلب سنگی دشمن به حال تسخیر است

تو در منای شهادت چه ذبحی آوردی

که خون تو به شفق تا ابد به تکبیر است

نگاه کودک و بابا گره نخورده ، شکست

سؤال خون خدا، پاسخش مگر تیر است

در این معامله تاوان خون به گردن کیست

چون این سه شعبه زر و زور و دست تزویر است

یزید گور خودش را به دست حرمه کند

که این نتیجه پیکار خون و شمشیر است

به جرم کوتاهی خویش آب روی فرات

نفس زنان پی تقدیم عذر تقصیر است

به آب تشنگی ات آنچنان توان بخشید

که می رود که تلافی کند، ولی دیر است

سلام بر لب عطشان خاندان حسین

ز آب و هر لب سیراب از تو تقدیر است

چگونه وصف کنم غربت اسیران را

کدام قافیه هم وزن نقل زنجیر است!؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفر ۱۴۳۵

جرعه های معرفت

شماره ۴

این ویژه نامه شامل مناسبت های:

— شهادت امام زین العابدین علیه السلام

— شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها

— ولادت امام باقر علیه السلام و امام کاظم علیه السلام

— اربعین سید و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین

— شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام

— شهادت (رحلت) پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم

— شهادت امام رضا علیه السلام

محمد پیله ور مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

زمان گفتن شعر از زبان شمشیر است

به گریلا نرسد شعر ، اگر زمین گیر است

برای از تو سرودن ، کلام کافی نیست

تو را چنانکه توئی، کی توان تعبیر است؟!

کدام شعر تواند سرود مردی را

که بر مناره سرنیزه گرم تکبیر است

برای سجده به آدم تو حجت الهی

به « انی اعلم مالا... » سر تو تفسیر است

ره میان بری از روی نیزه تا معراج

ز رد خون تو از آسمان سرازیر است

بخوان به منبر سرنیزه آیه های جهاد

که قلب سنگی دشمن به حال تسخیر است

تو در منای شهادت چه ذبحی آوردی

که خون تو به شفق تا ابد به تکبیر است

نگاه کودک و بابا گره نخورده ، شکست

سؤال خون خدا، پاسخش مگر تیر است

در این معامله تاوان خون به گردن کیست

چون این سه شعبه زر و زور و دست تزویر است

یزید گور خودش را به دست حرمه کند

که این مقابله خون علیه شمشیر است

به جرم کوتاهی خویش آب روی فرات

نفس زنان پی تقدیم عذر تقصیر است

به آب تشنگی ات آنچنان توان بخشید

که می رود که تلافی کند، ولی دیر است

سلام بر لب عطشان خاندان حسین

ز آب و هر لب سیراب از تو تقدیر است

چگونه وصف کنم غربت اسیران را

کدام قافیه هم وزن نقل زنجیر است!؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفر ۱۴۳۵

جرعه های معرفت

شماره ۴

این ویژه نامه شامل مناسبت های:

— شهادت امام زین العابدین علیه السلام

— شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها

— ولادت امام باقر علیه السلام و امام کاظم علیه السلام

— اربعین سید و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین

— شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام

— شهادت (رحلت) پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم

— شهادت امام رضا علیه السلام

بصیرت مداحی؛ در تفسیرهای مباح و بزرگان دین

مستند خوانی: یکی از نکاتی که لازم است مداحان عزیز توجه ویژه به آن داشته باشند مستند خوانی است یعنی اینکه بر خلاف اشعار، الحان و سبک ها متن روایات و روضه ها را به هیچ عنوان نمیتوان تقلید کرد و باید حتماً شخصاً از روی کتب معتبر مطالعه نمود اما متأسفانه گاهی دیده شده است که بعضی از مداحان جوانتر به این امر مهم توجه نمیکنند و به دلیل حسن ظن بی جا به شنیده های خود اعتماد کرده و بدون تحقیق و اطمینان حاصل کردن از صحت و سقم آن مطلب، آن را در مجالس خود بازگو میکنند از همین رو مقام معظم رهبری میفرمایند: سعی کنید نوحه ها و شعرها و مخصوصاً روضه خوانی ها پر مغز و دارای مضامین صحیح و متکی به آثار وارده معتبر از ائمه باشد. من اصرار دارم که این نکته را برای مداحان عزیز تکرار کنم که این نقص (مستند نخواندن) نقص بسیار مهم و حائز اهمیت و حساسی است؛ این را کم نگیرید. ایشان در جایی دیگر میفرمایند اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نفس المهموم» مرحوم «محدث قمی» را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی اش دور بماند؟! بعضی از پیرایه ها دروغ است و بعضی از نقل ها خلاف است حتی آنچه که در بعضی از کتاب ها نقل شده است مناسب شأن و لایق مفهوم حسینی نیست اینها را باید شناخت و جدا کرد. باید مسئله عاشورا و امام حسین را بصورت یک

ادامه مناسبت های ماه صفر: هفدهم صفر: شهادت امام رضا علیه السلام

در سال ۲۰۳ هـ. ق به روایتی به روایتی هم شهادت امام رضا در ۲۷ صفر بوده است **هجدهم صفر:** خروج کاروان اهل بیت از کوفه و حرکت به سمت شام. با توجه به رفت و برگشت یکماهه پیک ابن زیاد، این ایام، زمان حرکت به شام است **بیستم صفر:** ۱. اربعین حسینی ۲. زیارت جابرین عبدالله انصاری در کربلا ۳. خروج اهل بیت از شهر شام به سمت مدینه به روایت ضعیف، با توجه به یک ماه زندانی شدن اهل بیت در کوفه، ورود آنان در ۱۶ ربیع الاول به شام و حضور یک ماه در شهر شام، این روایت نمی تواند صحیح باشد ۴. حضور اهل بیت در راه برگشت از شام به گزارش نادرست **بیست و چهارم صفر:** هجرت پیامبر از مکه به مدینه به روایتی **بیست و پنجم صفر:** سرپیچی ابوبکر، عمر و عثمان از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیوستن به سپاه اسلام به فرماندهی اسامه برای جنگ با روم در سال ۱۱ هـ. ق **بیست و ششم صفر:** پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز در سال ۱۱ هـ. ق قلم و کاغذ خواستند تا جانشینی علی علیه السلام را مکتوب کنند و عمر نگذاشت **بیست و هشتم صفر:** ۱. رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۱۱ هـ. ق ۲. شهادت امام مجتبی علیه السلام به روایت مشهور در سال ۴۹ یا ۵۰ هـ. ق ۳. آغاز امامت علی علیه السلام ۴. مسموم کردن امام رضا علیه السلام توسط مأمون. **سی ام صفر:** ۱. شهادت امام رضا علیه السلام به روایت مشهور در آخرین روز صفر سال ۲۰۳ هـ. ق ۲. شهادت امام مجتبی علیه السلام به روایتی

بصیرت مداحی؛ در تفسیرهای مباح و بزرگان دین

مستند خوانی: یکی از نکاتی که لازم است مداحان عزیز توجه ویژه به آن داشته باشند مستند خوانی است یعنی اینکه بر خلاف اشعار، الحان و سبک ها متن روایات و روضه ها را به هیچ عنوان نمیتوان تقلید کرد و باید حتماً شخصاً از روی کتب معتبر مطالعه نمود اما متأسفانه گاهی دیده شده است که بعضی از مداحان جوانتر به این امر مهم توجه نمیکنند و به دلیل حسن ظن بی جا به شنیده های خود اعتماد کرده و بدون تحقیق و اطمینان حاصل کردن از صحت و سقم آن مطلب، آن را در مجالس خود بازگو میکنند از همین رو مقام معظم رهبری میفرمایند: سعی کنید نوحه ها و شعرها و مخصوصاً روضه خوانی ها پر مغز و دارای مضامین صحیح و متکی به آثار وارده معتبر از ائمه باشد. من اصرار دارم که این نکته را برای مداحان عزیز تکرار کنم که این نقص (مستند نخواندن) نقص بسیار مهم و حائز اهمیت و حساسی است؛ این را کم نگیرید. ایشان در جایی دیگر میفرمایند اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نفس المهموم» مرحوم «محدث قمی» را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی اش دور بماند؟! بعضی از پیرایه ها دروغ است و بعضی از نقل ها خلاف است حتی آنچه که در بعضی از کتاب ها نقل شده است مناسب شأن و لایق مفهوم حسینی نیست اینها را باید شناخت و جدا کرد. باید مسئله عاشورا و امام حسین را بصورت یک

ادامه مناسبت های ماه صفر: هفدهم صفر: شهادت امام رضا علیه السلام

در سال ۲۰۳ هـ. ق به روایتی به روایتی هم شهادت امام رضا در ۲۷ صفر بوده است **هجدهم صفر:** خروج کاروان اهل بیت از کوفه و حرکت به سمت شام. با توجه به رفت و برگشت یکماهه پیک ابن زیاد، این ایام، زمان حرکت به شام است **بیستم صفر:** ۱. اربعین حسینی ۲. زیارت جابرین عبدالله انصاری در کربلا ۳. خروج اهل بیت از شهر شام به سمت مدینه به روایت ضعیف، با توجه به یک ماه زندانی شدن اهل بیت در کوفه، ورود آنان در ۱۶ ربیع الاول به شام و حضور یک ماه در شهر شام، این روایت نمی تواند صحیح باشد ۴. حضور اهل بیت در راه برگشت از شام به گزارش نادرست **بیست و چهارم صفر:** هجرت پیامبر از مکه به مدینه به روایتی **بیست و پنجم صفر:** سرپیچی ابوبکر، عمر و عثمان از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیوستن به سپاه اسلام به فرماندهی اسامه برای جنگ با روم در سال ۱۱ هـ. ق **بیست و ششم صفر:** پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز در سال ۱۱ هـ. ق قلم و کاغذ خواستند تا جانشینی علی علیه السلام را مکتوب کنند و عمر نگذاشت **بیست و هشتم صفر:** ۱. رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۱۱ هـ. ق ۲. شهادت امام مجتبی علیه السلام به روایت مشهور در سال ۴۹ یا ۵۰ هـ. ق ۳. آغاز امامت علی علیه السلام ۴. مسموم کردن امام رضا علیه السلام توسط مأمون. **سی ام صفر:** ۱. شهادت امام رضا علیه السلام به روایت مشهور در آخرین روز صفر سال ۲۰۳ هـ. ق ۲. شهادت امام مجتبی علیه السلام به روایتی

مناسبت های ماه صفر؛ اول صفر: ۱. ورود سر مطهر امام حسین (علیه السلام) به شهر شام به روایت شیخ بهایی، شیخ کفعمی، ابوریحان بیرونی ومحدث کاشانی، (احتمالاً این بزرگواران معتقد بودند که سرمطهر به همراه پیکی که نامه کسب تکلیف را به نزد یزید برد، به شهر شام برده شده است). ۲. شروع جنگ صفین توسط علی (علیه السلام) ضد معاویه در سال ۳۷ هـ. ق. **دوم صفر:** شهادت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) در سال ۱۲۰ هـ. ق. **سوم صفر:** ولادت امام باقر (علیه السلام) در سال ۵۷ هـ. ق. به روایت مشهور **پنجم صفر:** شهادت حضرت رقیه (س) به روایت ضعیف (باتوجه به ورود اهل بیت در ۱۶ ربیع الاول به شام، این روایت نمی تواند صحیح باشد و غیر مستند است ودر هیچ یک از کتب معتبر و مرجع تا قرن ۱۴ نیز چنین تاریخی تعیین نشده است **هفتم صفر:** ۱. ولادت امام کاظم (علیه السلام) در ۱۲۸ یا ۱۲۹ هـ. ق. به روایت مشهور ۲. شهادت امام مجتبی (علیه السلام) در سال ۵۰ هـ. ق. به روایتی **هشتم صفر:** وفات سلمان فارسی، صحابه پیامبر (ص) در سال ۳۶ هـ. ق. **نهم صفر:** ۱. آغاز جنگ نهروان در سال ۳۹ هـ. ق. ۲. شهادت عمار در سال ۳۷ هـ. ق. در جنگ صفین **یازدهم صفر:** پایان جنگ صفین بعد از ۱۴ ماه در سال ۳۸ هـ. ق. **دوازدهم صفر:** حکمیت بین علی (علیه السلام) ومعاویه به اصرار خوارج در سال ۳۸ هـ. ق. **چهاردهم صفر:** ۱. شهادت امام رضا (علیه السلام) در سال ۲۰۳ هـ. ق. به روایتی ۲. شهادت محمد بن ابی بکر در سال ۳۸ هـ. ق. **شانزدهم صفر:** آغاز بیماری پیامبر (ص) که منجر به رحلت جانسوزش گردید

مسئله جدی و اساسی قرار دهیم و راه آن این است که حادثه را از پیرایه های مضر خالی کنیم. مستند خوانی یکی از مهم ترین تأکیدات علمای اعلام و مراجع تقلید است تا جائیکه مرحوم محدث نوری صدق در مقتل (مستند خواندن و دروغ نخواندن) را اولین پایه برای مداحی و منبر میداند و در همین راستا آیت الله جعفر سبحانی نیز میفرماید خطیب و مداح باید منش و لسانش صدق و حق باشد، خطبا و مداحان و پا منبری ها هر کدام بصورت اعلی حد و وظیفه ای دارند، باید آنچه را وارد شده و صحیح است بخوانند و پیرایه اضافی نیندند و همانی که در مقتل های صحیح و معتبر آمده همان را برای مردم بخوانند، پیرایه بستن دروغ، و دروغ حرام است و فعل حرام اثر خودش را میگذارد. در جائی دیگر مقام معظم رهبری در تنویر بیشتر این موضوع میفرماید: اگر بنا شد نیت خدائی باشد، پس باید شما نگاه کنید ببینید کدام بیان، ذکر کدام منقبت، بیان کدام فضیلت، مخاطب شما را هدایت میکند؛ این آن نکته ای است که من در طول این سالهای متمادی همیشه تکرار کردم. ببینید چه بخوانید، چه بگوئید، مستمع شما میشود متنور به نور فاطمه زهرا (سلام الله علیها). یک چیزهایی هست که گفتن آنها هیچ گشایشی و هیچ فتوحی در ذهن شنونده ی شما به وجود نمی آورد، هیچ بهجتی در جان مستمع شما به وجود نمی آورد؛ اینها را نگوئید. آن چیزهایی را بگوئید که دلها را نرم میکند، خاشع میکند، به پیروی از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) راغب میکند. آن چیزهایی را بگوئید که میتواند مستمع شما را به پیمودن راهی که آن بزرگوار رفت، تشجیع کند، تشویق کند. اینها فکر لازم دارد، آموزش لازم دارد؛ کار، آسان نیست.

بیانات معظم له در دیدار با مداحان و شعرا در سالهای ۱۳۷۲ و ۱۳۹۱ - کتاب لؤلؤ و مرجان

غلامرضا سازگار مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

رفت در آستان تو تقسیر میشود
دل با خیال حسن تو تسخیر میشود
صدها هزار نامه ی آلوده از گناه
با یک نگاه عفو تو تطهیر میشود
پیش از اجل به خانه چشم قدم گذار
تعجیل کن فدات شوم دیر میشود
حتی سکوت در حرم تو عبادت است
اینجا نفس به یاد تو تکبیر میشود
اینجا اگر کیوتر دل آید از بهشت
اطراف گندم تو زمین گیر میشود
در میهمانسرای تو مهمان چو پا نهد
از میوه های باغ جنان سیر میشود
دیوانه می شود دل عاقل در این حرم
دیوانه ای که عاشق زنجیر میشود
صیاد را به نیم نگه صید می کنی
آهو به یک ضمانت تو شیر میشود
بیداری اش به عرش خدا با ملایک است
خوابی که در حریم تو تعبیر میشود
«میثم» بگو به کوری دشمن، ثنای دوست
کاین جا قلم به دست تو شمشیر میشود
غلامرضا سازگار مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

کتیبه های حریم تو مصحف نورند
قبوتران تو در چشم اهل دل حورند
نوشته بر در صحن حدیث زیبایی
که زائرین تو در حشر با تو محشورند
نجات دور سر دوستانان گردد
هلاکت است بر آنان که از شما دورند
به زائرین تو نازم که با غم دو جهان
به یک نگه که به قیرت کنند مسرورند
به راهبان حریم تو می برم حسرت
که گرم عمره مقبول و سعی مشکورند
فرشتگان الهی برای کسب شرف
به خاکبوسی این آستان مأمورند
هزار عیسی مریم در این حرم زائر
هزار موسی عمران مقیم این طورند
سیاه روزی وهابیان بین که ز تو
هزار معجزه دیدند و باز هم کورند
گدایی سر گوی تو فوق سلطنت است
خوش آن گروه که در این مقام مشهورند
ندا دهند در این بقعه روز و شب میثم
که نارها همه از فیض این حرم نورند

مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلن

از دست فراقت گله دارم، گله دارم
هر روز همین مسأله دارم، گله دارم
جا مانده ترین لاله ی باغ شهدایم
دلتنگی صد قافله دارم، گله دارم
من داغ برادر به جگر دارم و سوزم
زین غم که از او فاصله دارم، گله دارم
بی کرب و بلا، هیچ دم آرام نگیرم
آقا دل کم حوصله دارم، گله دارم
از این که به پشت تو نخواندیم نمازی
وقتی که به لب نافله دارم، گله دارم
ما هر چه که خواندیم، فقط بارش زهر است
گاهی که خیال صله دارم، گله دارم
یک نامه نشد تا که برایت بنویسم
صدها ورق باطله دارم، گله دارم
عمری ست که با دیدن هر کودک در خواب
من پرشی از حرمه دارم، گله دارم
رضا جعفری مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

دلم دوباره خبر میدهد ظهور تو را
بدون فاصله حس می کنم حضور تو را
به من مگو که نرفته چگونه برگردد
مسیر جاده خبر میدهد عبور تو را
کدام آینه در این زمانه ناقص نیست؟
که خوب جلوه دهد انعکاس نور تو را
شبی به سینه طوفانی ام به صید بیا
مگر که لمس کنم رشته های تور تو را
من از زیارت ناحیه خوب دانستم
شگسته است کسی شیشه غرور تو را

مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

دم میدهی به سینه که طوفانی ام کنی
تا زائر شکسته بارانی ام کنی
سی شب گذشت خوب نمک گیرتان شدم
میخواستی که تشنه ی مهمانی ام کنی
حالا که تشنه ات شدم آبی بریز تا
بایا روضه های فاطمه قربانی ام کنی
من را بیر به روضه ی یابن الشیبها
تا میهمان شاه خراسانی ام کنی
با ناله های عمه تان زار میزنم
آتش بزن که شام غریبانی ام کنی

شبهای بی قراری چشم سحر نشد دلواپسی و غربت و اندوه سر نشد
 آهم کشید شعله ولی بال و پر نشد اصلاً کسی ز حال دلم با خبر نشد
 فرموده ای که شرط وصالت صبوری است
 وقتی زمان زمانه هجران و دوری است
 ای طلعه الرشیده من ایها العزیز ای غرة الحمیده من ایها العزیز
 ای نور هر دو دیده من ایها العزیز خورشید من سپیده من ایها العزیز
 این جمعه هم غروب شد اما نیامدی
 ای آخرین سلاله زهرا نیامدی
 وقتی که هست چشم تر تو مطاف اشک گم می شود دوباره دلم در طواف اشک
 چشمان بی قرار من و اعتکاف اشک آقا یخر مرا به همین دو کلاف اشک
 این اشک ها شده همه آبروی من
 چشمی گشا به روی من ای آرزوی من
 آمد محرم و غم عظمای کربلا خون می تراود از دل صحرای کربلا
 چشمان نوست مصحف غم های کربلا داری به دوش پرچم آقاسی کربلا
 هر صبح و شام غرق عزا گریه می کنی
 با روضه های کرب و بلا گریه می کنی
 در حیرتم که با دلت این غم چه می کند شب های داغ و شیون و ماتم چه می کند
 با چشمهات اشک دمامم چه می کند زخمی ترین غروب محرم چه می کند
 امشب بیا که روضه بخوانی برایمان
 صاحب عزای خون خدا صاحب الزمان
 امشب بیا و با دل خونین جگر بخوان از ماه خون گرفته و شق القمر بخوان
 از شام بی کسی و شب بی سحر بخوان از روضه های عمه نان بیشتر بخوان
 وقتی که چشمهای تو از غم لبالب است
 آئینه غریبی و غم های زینب است
 این خاک غرق ندیده و آه است العجل هر صبح جمعه چشم به راه است العجل
 آل عبا بدون پناه است العجل بر روی نیزه ها سر ماه است العجل
 یا این دل شکسته ما را صبور کن
 یا لا اقل به خاطر زینب ظهور کن

یوسف رحیمی

مفعول فاعلاتن
مفاعیل فاعلن

علی اکبر لطیفیان فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
 دست اگر باشد دخیل کنج دامان بهتر است
 از نماز شب توسل بر کریمان بهتر است
 دل ولو کوچک، به لطف تو بزرگی می کند
 یک دل آباد از صد شهر ویران بهتر است
 حرف ما آن است که آهوی نیشابور گفت
 گاه، مدیونت شدن از دادن جان بهتر است
 دست بر سفره نبردم تا خودت تعارف کنی
 تعارف اهل گرم از خوردن نان بهتر است
 یک کمی بنشین کنار ما، پذیرائی بس است
 میزبان که می نشیند حال مهمان بهتر است
 صبح محشر هر کسی دنبال یاری می دود
 یار ما باشد اگر شاه خراسان، بهتر است
 محمد فردوسی مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن
 ابری سیاه، چشم ترش را گرفته بود زهری توان مختصرش را گرفته بود
 معلوم بود از وجّاتش که رفتنی است یعنی که رخصت سفرش را گرفته بود
 از بس شبیه مادرش افتاد بر زمین در انتهای کوچه سرش را گرفته بود
 تا رو به روی حجره خمیده خمیده رفت از درد بی امان، کمرش را گرفته بود
 چشم انتظار دیدن روی جواد بود خیلی بهانه پسرش را گرفته بود
 بر روی خاک بود که پیچید بر خودش آثار تشنگی، جگرش را گرفته بود
 افتاد یاد جد غریبی که خواهرش در بین قتلگه خبرش را گرفته بود
 دیگر توان دیدن اهل حرم نداشت از بس که نیزه دور و برش را گرفته بود
 وقتی که شمر آمد و کارش تمام شد خلخال دختری نظرش را گرفته بود

گفت محلی را ترتیب دهید میخوام آقا را غسل دهم من نزدیک شدم و آنچه مولایم فرموده بود در مورد غسل و کفن و دفن گفتم. و دقیقاً آنچه امام رضا فرموده بود اتفاق افتاد.
 به روایت دیگری که در امالی شیخ صدوق به نقل از اباصلت آمده :
 وقتی مأموم امام علیه السلام را طلبید و انگور به او تعارف کرد امام فرمود انگور خوب انگور بهشتی است مأمون درخواست کرد از آن انگور بخورد فرمود مرا معاف دار گفت ممکن نیست شاید بمن اطمینان نداری مأمون خوشه را گرفت و چند دانه از آن را خورد برای مرتبه دوم بدست حضرت رضا علیه السلام داد آن جناب سه دانه از انگور خورد سه گوشه ای پرت کرده از جای حرکت نمود مأمون گفت کجا میروی؟ فرمود به جایی که فرستادی وقتی خارج شد عبا را بر سر کشیده بود چیزی عرض نکردم تا داخل خانه شد دستور داد درها را ببندم در رختخواب خوابید من با حزن و اندوه داخل حیاط ایستاده بودم. در همین موقع مشاهده کردم جوانی خوش روی با مویهای مجعد شبیه به حضرت رضا علیه السلام وارد شد پیش رفته عرض کردم از کجا آمدی درها که بسته بود فرمود کسی که مرا از مدینه در این ساعت بطوس آورده از درهای بسته نیز داخلم کرده.
 گفتم: شما کیستی؟ «فقال انا حجة الله عليك يا ابا صلت انا محمد بن علی» من حجت خدایم بر تو. من محمد بن علی هستم بطرف اطاق علی بن موسی - الرضا علیه السلام رفت به من نیز فرمود: وارد شوم. همین که چشم حضرت رضا علیه السلام با او افتاد از جای جست و فرزندش را در آغوش گرفت و بسینه چسبانید پیشانیش را بوسید بجانب خود کشانید. امام جواد علیه السلام پیوسته پدر را می بوسید و آرام با او سخنانی میگفت که من نفهمیدم.

با توجه به اینکه جزوه ماه قبل قطور شده بود و از طرفی شب پنجشنبه آخر ماه محرم در بیست سوم محرم است مطالب مربوط به شهادت امام سجاد را در جزوه ماه صفر درج نمودیم

شهادت امام سجاد : در کشف الغم ج ۲ ص ۲۷۵ مینویسد - امام زین العابدین علیه السلام در هجدهم محرم سال نود و چهار از دنیا رفت بعضی نود و پنج گفته در مصباح کفعمی ص ۵۰۹ مینویسد در بیست و پنجم محرم حضرت سجاد علیه السلام از دنیا رفت در جای دیگر مینویسد در روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنج از دنیا رفت هشام بن عبد الملک او را مسموم کرد در آن زمان ولید بن عبد الملک سلطنت میکرد. سید بن طاوس در اقبال و ابن طلحه در فصول مینویسد که ولید بن عبد الملک او را مسموم نمود. شیخ در مصباح المتهدج ص ۵۵۱ بیست و پنجم محرم سال نود و چهار شهادت زین العابدین علیه السلام را تعیین نموده.

حضرت باقر علیه السلام فرمود امام سجاد علیه السلام شتری داشت که ۲۲ مرتبه با آن به حج رفت و برای یک بار هم باو شلاق نزد. پس از فوت و دفن حضرت زین العابدین علیه السلام یکی از غلامان آمده گفت شتر از خانه خارج شده و رفته کنار قبر زین العابدین همان جا زانو زده و سر و گردن به قبر میمالد و ناله میکند، گفتم او را دریابید. شتر را آوردند غلامان رفتند شتر را با اینکه نمی شناختند و ندیده بودند از سر قبر آوردند امام باقر علیه السلام فرمود آن شتر هم قبلا قبر را ندیده بود

ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که جناب علی بن الحسین علیه السلام بر پدر بزرگوار ۲۰ سال - به روایتی چهل سال - گریست، و هرگاه طعامی نزد او حاضر می کردند می گریست، چون آبی به نزد او می آوردند آن قدر می گریست که آن آب را مضاعف می کرد، پس یکی از غلامان آن جناب گفت: فدای تو

بعد با گریه و اندوه خارج شدم و پیوسته چون اسپنجی بر روی آتش میسوختم کسی جز خدا از حالم خبر نداشت. بعد مأمون مرا خواست پیش او رفتم همان جا بودم تا نزدیک ظهر بعد گفت هرئمه! برو خدمت ابو الحسن سلام مرا باو برسان، بگو یا تشریف بیاورد اینجا یا من خدمتش برسم اگر گفت ما میرویم بگو تقاضا کرده زود تشریف بیاورید. گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم، تا چشمش بمن افتاد فرمود: وصیت و سفارش مرا بخاطر داری؟ گفتم: آری. فرمود کفش مرا بیاورید میدانم برای چه تو را فرستاده کفش آن جناب را آوردم بطرف مأمون رفت همین که وارد مجلس مأمون شد خلیفه از جای حرکت کرده آن جناب را در آغوش گرفت و پیشانی ایشان را بوسید پهلوی خودش روی تخت نشاند ساعتی شروع به صحبت کردند بعد بیکی از غلامان دستور داد انگور و انار بیاور.

هرئمه گفت: تا این حرف را شنیدم نتوانستم خود را نگهدارم بدنم به ارتعاش افتاد و رنگم قرمز شد ترسیدم متوجه شوندم بعقب برگشتم تا خارج شدم و خودم را بگوشه‌ای انداختم. نزدیک ظهر متوجه شدم مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام خارج شد و به منزل برگشت بعد دیدم مأموری بیرون آمد از پیش مأمون و در جستجوی پزشک و پرستار است، گفتم چه شده گفت: حضرت رضا علیه السلام ناراحتی پیدا کرده. مردم نمیدانستند و شک داشتند در اصل جریان ولی من یقین داشتم. ثلث دوم شب صدای ناله بلند شد از میان خانه حضرت رضا علیه السلام گریه و زاری را شنیدم من هم با کسانی که برای کشف جریان متوجه آن جناب شده بودند رفتم دیدم مأمون سر برهنه کرده گریبان چاک زده روی پا ایستاده گریه میکند منم در میان جمعیت ایستادم نفسی سرد میکشیدم فردا صبح مأمون مجلس تعزیت گرفت، بعد رفت به محلی که آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام آنجا بود. گفت محلی را ترتیب دهید میخواهم آقا را غسل دهم من نزدیک شدم و آنچه مولایم فرموده بود در مورد غسل و کفن و دفن گفتم. و دقیقاً آنچه امام رضا علیه السلام فرموده بود اتفاق افتاد. فردا صبح مأمون مجلس تعزیت گرفت، بعد رفت بمحلی که آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام آنجا بود

شوم یا بن رسول الله می ترسم که تو خود را هلاک کنی و گناهکار شوی، حضرت فرمود: **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** «سوره یوسف / آیه ۸۶». یعنی: شکایت می کنم درد و اندوه خود را به خدا، و من می دانم از خدا آنچه شما نمی دانید، پس فرمود: هیچ وقت به خاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه (س) را مگر آنکه گریه در گلوئی من می گیرد «۱». به روایت دیگر فرمود: چون نگریم و حال آنکه پدر مرا منع کردند از آبی که وحشیان و درندگان می خورند، و با لب تشنه او را شهید کردند.

ابن بابویه به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه‌ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می کرد، و هرگاه حق تعالی از او بدی را دفع می کرد از آن در بیم بود، یا مکر مکر کننده‌ای را از او می گردانید البته سجده می کرد، و هرگاه از نماز فارغ می شد البته سجده می کرد، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می کرد، و اثر سجده در مواضع سجود آن حضرت بود، به این سبب آن حضرت را **سجّاد** می گفتند.

ایضاً ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که از بسیاری گریه آن حضرت، یکی از آزاد کرده‌های آن حضرت گفت که: آیا وقت آن نشده است که گریه تو آخر شود؟ امام فرمود: وای بر تو حضرت یعقوب دوازده پسر داشت و یک پسر او ناپیدا شد، و از بسیاری گریه دیده‌های او سفید شد، و از وفور غم و اندوه پشت او خم شد با آنکه می دانست که او زنده است، و من دیدم پدر و برادران و عموها و هفده نفر از خویشان خود را که در برابر من و بر دور من کشتند و سر بریدند، چگونه اندوه من به نهایت رسد.

اقتباس از جلاء العیون و بغار الأنوار علامه مجلسی

شهادت امام رضا علیه السلام: در خصوص زمان شهادت امام رضا علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد بعضی از مورخین سال شهادتش را ۲۰۲ هجری و بعضی ۲۰۳ هجری گفته اند در مصباح کفعمی آمده حضرت رضا علیه السلام در هفدهم ماه صفر روز سه شنبه سال ۲۰۳ از دنیا رفت بوسیله سمی که مأمون در انگور ترتیب داده بود آن وقت پنجاه و یک سال داشت. اما در کتاب العدد: در بیست و سوم ذی قعدة سال ۲۰۲ در کتاب موالید الاثمه سال ۲۰۲ و در مناقب روز جمعه هفت روز باخر ماه رمضان سال ۲۰۲ و در کتاب الدر- روز جمعه اول ماه رمضان سال ۲۰۲ در کتاب ذخیره نیز همین را نوشته شده است. طبرسی گفته است: در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ و بعضی گفته روز دوشنبه چهاردهم صفر سال ۲۰۲ بوده است.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا مینویسد: هرئمه بن اعین گفت: شبی امام رضا علیه السلام مرا خواست به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم فرمود: هرئمه هر چه به تو میگویم گوش کن و بخاطر بسیار نزدیک سفر من به جانب خدا شده که باجداد طاهرین خود ملحق شوم دیگر آخر زندگی من است این ستمگر تصمیم گرفته مرا بوسیله انگور و انار مسموم بکشد اما انگور را بوسیله نخی که در سم فرو میبرد و نخ آلوده بسم می شود آن را در انگور فرو میبرد دستور داده یکی از غلامان دستش را آلوده به سم نموده آن را دانه میکند تا دانه‌های انار در این سم آلوده شود.

فردا مرا خواهد خواست انار و انگور زهر آلود را پیش من میگذارد و درخواست خوردن میکنند من میخورم کار تمام می شود و مرگم فرا میرسد وقتی مردم او خواهد گفت من بدست خویش او را غسل میدهم وقتی این حرف را زد به او بگو حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: بشما بگویم مبدا دست بگشائی برای غسل و کفن و دفن من اگر چنین کاری بکنی بزودی گرفتار عذابی خواهی شد که قرار است تأخیر افتد گرفتار یک ناراحتی خواهی شد که از آن میترسی این حرف را بزنی دست بر میدارد. عرض کردم: آقای من آنچه بفرمائید انجام میدهم فرمود وقتی که دست از غسل دادن من برداشت میروود در یکی از اطاقهای بالای قصرش می نشیند

سعید توفیقی فاعلاتن فعلاتن فعلن

آن کسی که همه اش گریه عاشورا بود آب می دید به یاد جگر سقا بود
چشم هایش همه شب هیأت واویلا داشت تا نفس داشت فقط گریه کن بابا بود

زهر نوشید و تب گرد محیط جگرش گر گرفت از عطش و سوخت همه بال و پرش
خشک شد جلگه لبهاش و با خشکی لب روضه می خواند به یاد لب خشک پدرش

آن کسی که خود خورشید به پایش افتاد ناگهان رعشه بر اندام رایش افتاد
ضعف شد چیره و زیر بغش خالی شد از روی شانه افتاده عبایش افتاد

وای از ریش سپیدش که حنایی شده بود ناله اش گفتن اسمی سه هجایی شده بود
دم مغرب افق شهر مدینه اما جهت قبله او کرب و بلائی شده بود

این هم از ماهیت نفس نفیس خاک است سر آقا به روی دامن خیس خاک است
همه اش سجده شده مثل پدر در گودال خاک سجاده و سجاده انیس خاک است

گاه آهسته فقط وای برادر می خواند لب تشنه «قتلوا» بود که از بر می خواند
اشک می ریخت و هر آینه میگفت حسین تا دم مرگ فقط روضه حنجر می خواند

تلخی زهر به کامش عسل و قند آمد بر لب پسر ترکش مطلع لبخند آمد
جلوی چشم ترش کربسلا ظاهر شد یا آب یا آب گفت و نفسش بنسب آمد
حسن لطفی

زهر اشکی شد و گانوان دعا را سوزاند بند بند من افتاده ز پا را سوزاند
آسمان نار شده، جرعه ی آبی، این زهر پاره های جگر غرق بلا را سوزاند
سینه ام بود حسینیه غمهای حسین یاد آن خاطره ها بیت عزا را سوزاند
من نه در امروز که در کربلایان دادم از همان روز که آتش همه جا را سوزاند
با همان تیر که در حنجره ای ترد و سفید تارهای عطش آلود صدا را سوزاند
از همان لحظه که می سوختم و میدیدم تازیانه همه پیکر ما را سوزاند
وای از آن بزم که در پیش اسیران حرم خیزران هم لب وهم طشت طلا را سوزاند

علی مردانی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای تشنه لب که بر لب دریا گریستی
تنها نه بهر تشنه لبان اشک ریختی
یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست
آنجا پدر ز هجر پسر گریه کرد لیک
چل سال بعد واقعه سرخ کربلا
گاهی به یاد وقعه خونین کربلا
بگذشت چون به پیش رخت سروقامتی
در ماتم سه ساله بی باور حسین
بودی مدام صائم و قائم تمام عمر
مردانی از مصیبت جانسوز حضرتش

محمد حسین رحیمیان مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

غمگین تر از پاییزم و ابر بهارم
ماندم تک و تنها در این شهر مدینه
قلب زمین و آسمان ها تا قیامت
خواب از دو چشم بی قرار من گرفته
سی سال این پیراهن خونی بابا
سوغاتی ویرانه دلگیر شام است
تنها به جرم گریه بر سالار زینب

از من گرفته کربلا دار و ندارم
رفته است دیگر دلخوشی از روزگارم
می سوزد از این گریه یعقوب وارم
نیزه نشینی همه ایل و تبارم
برده تمام صبر قلب بی قرارم
لرزیدن در لحظه های احتضارم
روزی بدون سایبان گردد مزارم

که بتواند محل غسل دادن مرا مشاهده کند ولی تو توجه داشته باش که کاری به غسل دادن من نداشته باشی تا می بینی خیمه سفیدی زده می شود یک طرف حیاط وقتی آن خیمه را دیدی مرا با لباسهایم ببر داخل آن خیمه خودت پشت خیمه بایست آنهایی که با تو هستند پشت سر تو باشند خیمه را کنار زنی که مرا ببینی اگر چنین کنی هلاک خواهی شد مأمون از آن بالا میگوید هرثمه مگر تو عقیده نداری که امام را باید فقط امام غسل دهد اکنون چه کسی حضرت رضا علیه السلام را غسل میدهد با اینکه پسرش محمد علیه السلام در مدینه و حجاز است و ما در طوس. در جوابش بگو، ما میگوئیم: امام را واجب نیست غسل دهد کسی جز امام اگر یکنفر سرکشی و تعدی نمود و او را غسل داد امامت او باطل نمیشود بواسطه تجاوز و سرکشی غسل دهنده و نه امامت امام بعدش باطل می شود که نگذاشته اند پدرش را غسل دهد اگر حضرت رضا علیه السلام در مدینه بود فرزندش آشکارا ایشان را غسل میداد اکنون نیز جز او کسی غسل نمیدهد ولی پنهانی.

وقتی خیمه برداشته شد می بینی مرا در کفن پیچیده اند بدنم را داخل تابوتی بگذار و برای دفن ببرید. موقع دفن مأمون مایل است قبر پدرش را قبله قبر من قرار دهد چنین چیزی امکان ندارد و کلنگ که میزنند بزمین اثر نمیکند حتی باندازهی سر ناخنی کنده نمیشود وقتی کوشش خود را کردند و نتوانستند، از طرف من باو بگو که بمن دستور داده یک کلنگ در قبله قبر پدرت بزنم قبری آماده دیده می شود. وقتی این قبر آشکار شد بدنم را در آن فرو نبرید تا از داخل آن آب سفیدی بالا بیاید تا قبر پر شود و مساوی با زمین گردد بعد یک ماهی بطول قبر در آن بحرکت در می آید تا وقتی ماهی از نظر پنهان نشود و آب خشک نگردد مرا داخل قبر نکنید پس از ناپدید شدن ماهی و خشک شدن آن مرا داخل قبر میگذارید و لحد مرا در همان ضریح قرار می دهید مگذار خاک بریزند داخل قبر، زیرا خود قبر پر می شود عرض کردم بسیار خوب آقا. فرمود: هر چه میگویم بیاد داشته باش و عمل کن مبادا مخالفت کنی.

گفتم: آقا! بخدا پناه میبرم که دستور شما را مخالفت کنم. هرثمه گفت:

السلام علیک یا محمد بن علی یا باقر العلوم
یوسف رحیمی: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مواج می شویم و به دریا نمی رسیم
این بالها شبیه وبالنند، ایتروند
این چشمهای خیس و تپه دست شاهدند
تا بی کرانه های حضور خدائی ات
باشد اگر تمام جهان زیر پایمان
این حرف ها نشانه تقصیر فهم ماست
دنیا تو را چگونه بفهمد؟ چه باوری!
مبهوت جلوه های جلالت کمیت ها
ای باشکوه از تو سرودن سعادت است
هفت آسمان به درک حضورت نمیرسد
چشم مدینه مات سلوک دمادمت
محو خودت تمام سماوات می کنی
آقا کلیم طور تمنا شدیم و بعد
مثل نسیم در به در گوچه ها شدیم
ای مظهر فضائل پیغمبر خدا
شایسته سلام و تحیات احمدی
نور علی و فاطمه در تار و پودت توست
قلبش هزار چشمه نور و معارف است
هر کس که تا حضور تو راهی نمیشود
یک شب به آسمان قنوتت ببر مرا
امشب برای ما دو سه خط از سفر بگو
روزی که پادشاه مخالف امان نداد
دیدید به روی نیزه سر آفتاب را

پرواز می شویم و به بالا نمی رسیم
وقتی به سیر عالم معنا نمی رسیم
بی تو به جلوه زار تماشای نمی رسیم
پر میکشیم روز و شب اما نمی رسیم
حتی به خاک پای تو آقا نمی رسیم
حیران شدن میان صفات تو سهم ماست
از مرز عقلهای زمینی فراتری
کی میرسد به درک کمال تو بیت ها
این شعرها بهانه عرض ارادت است
خورشید تا کرانه ی نورت نمیرسد
بوی بهشت می وزد از خاک مقدمت
از بسکه عاشقانه مناجات می کنی
دلنتگ چشمهای مسیحا شدیم و بعد
با چهره محمدی ات آشنا شدیم
آئینه شمایل پیغمبر خدا
احیا کننده کلمات محمدی
شور حسین و حلم حسن در وجودت توست
هر کس به آیه ای ز مقام تو عارف است
علمش به جز زیان و تباهی نمیشود
تا بی گرانی ملکوتت ببر مرا
از کاروان خسته و چشمان تر بگو
هفت آسمان به قافله ای سایه بان نداد
دیدید گلوی پرپر طفل رباب را

وحید قاسمی مفاعلن فاعلاتن مفاعیل فاعلن

خدا به طالع تان مهر پادشاهی زد
در آسمان سخاوت یگانه خورشیدی
گدا ز گوی تو هرگز نرفته ناراضی
مدینه شاهد حرفم: فقیر سرگشته
به لطف خنده تان شام غم سحر گردد
خدا به شهد لب مزه رطب داده
تبسم نمکینت چقدر شیرین است
خوشا به حال گدایی که چون شما دارد
گره گشایی ات از کار خلق، ارث علی است
به حج خانه دلبر چه ساده میرفتی
شما ز بسکه کریم و گره گشا بودی
امام رافت دوران بی مرامی ها
خیال کن که منم یک جذامی ام آقا
چقدر مثل علی از زمانه رنجیدی
امام برهه تزویرهای بسیاری
کریم شهر مدینه، غریب افتادم
قسم به حرمت این ماه حق نگاهی کن
بگیر دست مرا، دست بسته ام آقا
دل از حساب قنوت تو سود میگرد
برای مدح تو گویند شعر احساسی
چه شد که بعضی گلوگیر گوشه گیرت کرد
چگونه این همه غم در دل شما جا شد

به سینه ی احدی دست رد نخواهی زد
تمام زندگی ات را سه بار بخشیدی
عزیز فاطمه! از بسکه دست و دل بازی
همیشه دست پر از محضر تو برگشته
نشد که سائل تان نا امید برگردد
کریم آل محمد تو را لقب داده
دوای درد تنیم و فقیر و مسکین است
در این حرم چقدر او برو بیا دارد
مقام اولی جود و بخشش ازلی است
همه سواره ولی تو، پیاده میرفتی
دل کویر به فکر پیاده ها بودی
نشسته ای سر یک سفره با جذامی ها
نیازمند نگاه و سلامی ام آقا
سلام داده، جواب سلام نشنیدی
به وقت رفتن مسجد، زره به تن داری
به جان مادرت آقا، برس به فریادم
به دست خالی این مستحق نگاهی کن
ضرر زدم به خودم، ورشگسته ام آقا
دعای دست رحیمت چه زود میگیرد!
به واژه های «در» و «میخ» و «کوچه» حساسی
کدام حادثه این گونه زود پیرت کرد
بگو که عاقبت آن گوشواره پیدا شد؟

جواد حیدری مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

با یاد تو که غصه شماری کنم حسن جاری ز چشم، اشک بهاری کنم حسن
تا که رسم به روضه ی سبز مصیبت سوغند بر تو لحظه شماری کنم حسن
باید اجازة از طرف مادرت رسد تا از جگر برای تو زاری کنم حسن
پنجاه شب برای حسین تو سوختم تا اشک ناب بهر تو جاری کنم حسن
حتی نوادگان تو صاحب حرم شدند کی می شود برای تو کاری کنم حسن
گنبد که نه، ضریح نه، تنها برای تو باید که فکر سنگ مزاری کنم حسن
تنهاترین امامی و بی کس ترین غریب گریه بر آنکه یار ننداری کنم حسن
قاسم نعمتی فاعلاتن فاعلاتن فعلن

در گرم خانه حق سفره به نام حسن است

عرش تا فرش خدا رحمت عام حسن است
بی حرم شد که بدانند همه مادری است

ور نه در زاویه عرش، مقام حسن است
هر که آمد به در خانه او آقا شد

ناز عشاق کشیدن ز مرام حسن است
حرم و نام و وجودش همه شد وقف حسین

هر حسینیه که برپاست خیام حسن است
دست ما نیست اگر سینه زن اربابیم

این مسلمانی ایران ز کلام حسن است
هر که خونش حسنی شد ز خودی حرف شنید

غربت از روز ازل باده جام حسن است
تا زمانی که خدائی خدا پابر جاست

پرچم حُسن حسن در همه عالم بالاست

دیدید عمود با سر سقا چه کرده بود تیر سه شعبه با دل مولا چه کرده بود
در موج خیز شیون و ناله دویده ای تا شام یا به پای سه ساله دویده ای
گل زخمهای سلسله یادت نمی رود هرگز غروب قافله یادت نمی رود
هم ناله با صحیفه ماتم گریستی یک عمر یا به پای محرم گریستی

علی اکبر لطیفیان : فاعلاتن مفاعیلن فعلن

ای حیات مجدد دنیا دو مین یا محمد دنیا
یا من ارجوی آستان لبم پنجمین رکعت نماز شبم
ای نسیم بر از بهار حسین حسنی زاده تبار حسین
ای نماز پر از قنوت حسن حاصل چله سکوت حسن
تو نولای دفترم هستی قسم نون و القلم هستی
چه کسی گفته بی مزاری تو یا چراغ حرم ننداری تو
قبر تو بارگاه توحید است شمع بالاسر تو خورشید است
چه کسی گفته سایبان نیست صحن در صحن آسمان نیست
عرش که آسمان نمی خواهد نور که سایبان نمی خواهد
تو خودت سایبان دنیایی بهترین آسمان دنیایی
مردی از خانواده خورشید امتداد غم امام شهید
مرد سجاده، مرد نافلة ها مرد شب زنده دار قافله ها
مردی از جنس آیه تطهیر خستگی های بردن زنجیر
همسفر با ستاره غم هاست «کربلا زاده» محرم هاست
هم نژاد امام بی کفنان قدم زخمی مغان ها
راه طی کرده بیابان ها خنده های زنده گودال
یاد خون طینده گودال باغ گل رفته چیده برگشته
طفل رفته، خمیده برگشته سوزش ناگهان آبله هاست
آشنای صدای سلسله هاست گریه هایش به رنگ ماتم بود
او که آیینه محرم بود از بنفشه گرفته تا شبنم
از ستاره گرفته تا شبنم از بنفشه گرفته تا مریم
همه محو صدای او هستند پای مرثیه های او هستند

که: فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب، و فی الشبهات عتاب. راوی گوید:
سپس نفس مبارک امام حسن علیه السلام قطع و رنگ مقدسش بنحوی زرد شد که
من ترسیدم شهید شود! در این بین امام حسین علیه السلام و اسود بن ابو
الاسود وارد شدند. امام حسین علیه السلام آن حضرت را در برگرفت. سر و میان دو
چشم مبارک او را بوسید، سپس نزد آن بزرگوار نشست و با یک دیگر
رازهای فراوان گفتند، ابو الاسود گفت: انا لله! امام حسن علیه السلام خیر مرگ خود
را داد، امام حسن علیه السلام حسین علیه السلام را وصی خویشتن قرار داد و در روز پنج
شنبه آخر ماه صفر سنه پنجاهم هجری در سن (۴۷) سالگی شهید و در
قبرستان بقیع دفن شد.

سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات مینویسد: پس از مسموم کردن امام
حسن علیه السلام برادرش امام حسین علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به وی فرمود: حال
خود را چگونه می بینی؟ فرمود: خویشتن را در آخرین روز دنیا و اولین روزی
آخرت می بینم، اما مفارقت تو و ما بقی برادرانم برای من ناگوار است. آنگاه
فرمود: استغفر الله! ولی در عوض وقتی بمیرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین علیه السلام و فاطمه و جعفر و حمزه صلوات علیهم اجمعین را ملاقات
خواهم کرد. امام حسن علیه السلام پس از این جریان امام حسین علیه السلام را وصی
خویشتن قرار داد. اسم اعظم خدا و مواریث پیامبران صلی الله علیه و آله را که امیر المؤمنین
علیه السلام به آن حضرت سپرده بود به حضرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمود و به او
فرمود: هنگامی که مردم بدنم را غسل بده، حنوط و کفن بکن و نزد جدم
صلی الله علیه و آله ببر و بخاک بسپار. اگر ممنوع شدم تو را بحق جدت
رسول خدا و پدرت امیر المؤمنین علیه السلام و مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
قسم میدهم که مبادا با احدی مخاصمه کنی! بلکه باید فوراً جنازه ام را بطرف
بقیع بازگردانی و نزد مادرم دفن نمائی. هنگامی که امام حسن علیه السلام شهید
شد و امام حسین علیه السلام پیکر مبارکش را برد که نزد پیغمبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله
دفن نماید مروان بن حکم که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا او را تبعید کرده بود بر استر
سوار شد و پس از اینکه نزد عایشه آمد و از استر خود پیاده و عایشه بر آن
سوار شد و مردم و بنی امیه را بر علیه امام حسین علیه السلام تحریک میکرد.

بابایت! این نبود که رقیه (س) بگویند من غذا نخواستم. این جمله
جزء تحریفات و دروغ هاست. نمی دانم چگونه؛ آیا توانش را داشتند
یا نداشتند؛ دستشان لرزید یا نلرزید؛ دلشان آمد یا نیامد؛ اما
نوشته اند سر را برداشتند روی دامنشان نهادند و شروع کردند به
سخن گفتن با این سر: يَا أَبَتَا! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صِغَرٍ سِنِي!
بابا چه کسی مرا در این کوچکی یتیم کرد! يَا أَبَتَا! مَنْ ذَا الَّذِي
خَضِبَكَ بِدِمَائِكَ! بابا چه کسی تو را به خونت خضاب کرد! يَا أَبَتَا!
مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ! بابا چه کسی رگهای گلوی تو را برید! يَا
أَبَتَا! مَنْ بَقِيَ بَعْدَ تَرْجُوهِ! بابا پس از تو به کی امید داشته باشم!
آن گاه خم شدند و دهان به دهان شریف پدر گذاشتند و چنان
گریه کردند که ناگهان دیدند، افتادند! آمدند او را بردارند؛ ولی جان
به جان آفرین تسلیم کرده و شهید شده بودند.

در کتب مقاتل در مورد اینکه دقیقاً چند روز بعد از ورود اهل بیت به
شام این واقعه رخ داده چیزی نیامده؛ اما قبلاً مستند ثابت کردیم
ورود اهل بیت به شام در ۱۶ ربیع الاول بوده، پس شهادت این
بزرگوار در دهه سوّم ماه ربیع الاول سال ۶۱ هجری بوده است و
گزارش اوایل ماه صفر نمی تواند صحیح باشد و از آن مهم تر در هیچ
یک از کتب مرجع و معتبر هم ذکر نشده است. روضه هایی هم در
مورد مصائب بین راه و از ناقه افتادنشان و همچنین چگونگی غسل و
دفنشان گفته می شود که در هیچ یک از کتب مأخذ ما نیست. شهید
مطهری هم این گونه موارد را از تحریفات عاشورا می داند.

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب کامل بهائی، نفس المهموم

شهادت حضرت رقیه(س): یکی از مسائل اختلافی که متأسفانه حاشیه سازی و تحریف در مورد آن زیاد صورت گرفته موضوع شهادت حضرت رقیه در شهر شام است. تا جایی که بعضی معتقد هستند سیدالشهداء دختری با این نام و مشخصات ندارد؛ شاید یکی از دلایل این افراد آن است که در بسیاری از کتب مقاتل معتبر چیزی در باره اش نیست و تنها کتابهایی مثل *نفس المهموم*، *مقتل امام حسین*، *منتهی الآمال* و *منتخب التواریخ* موضوع شهادت این بزرگوار را به نقل از کتاب *کامل بهایی* ذکر کرده اند عین عبارت کتاب *کامل بهایی* این است: « زنان خاندان نبوت شهادت پدران را از فرزندان خرد سال پنهان می کردند و می گفتند پدرانتان به سفر رفته اند و همچنین بود تا یزید آنان را به سرای (خانه) خویش در آورد و حسین را دخترکی چهار ساله بود که شبی از خواب برخاست و گفت: پدرم کجاست، هم اکنون اینجا بود؛ سپس شروع کردند به گریه کردن و بهانه گرفتن، که اهل بیت نیز با گریه او به گریه و زاری پرداختند و یزید از خواب نحس بیدار شد و گفت: قضیه چیست؟ وقتی موضوع را به او گفتند، دستور داد سر امام علیه السلام را بردند و پیش روی او نهادند! تا گفتند این سر بابای توست، فریادی زدند و از حال رفتند و مریض شدند و در همان روزها در شام شهید شدند. و اما روایت دوم که مفصل تر از روایت اول است اینگونه نقل شده است که سر را داخل طبق و تشتی قرار دادند و پارچه ای روی آن کشیدند و آوردند و پیش روی این نازدانه قرار دادند و با بی رحمی تمام و بی هیچ ملاحظه ای، پارچه را برداشتند و گفتند این هم سر

آن را وادار مینمود که امام حسین را از آن منظوری که دارد ممانعت نمایند. موقعی عایشه نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که جنازه مبارک امام حسن علیه السلام وارد شده بود، عایشه خود را از بالای استر بزیر انداخت و گفت: بخدا قسم هرگز نباید جنازه حسن در اینجا دفن شود مگر اینکه این موهای سر من کنده شوند!! شیخ عباس قمی در منتهی الآمال مینویسد به روایتی پیکر آن حضرت را تیر باران کردند تا آنکه هفتاد تیر از جنازه آن حضرت بیرون کشیدند. بنی هاشم تصمیم گرفتند با عایشه مشغول جدال گردند، ولی امام حسین علیه السلام فرمود: شما را بخدا قسم میدهم، مبدا که وصیت برادرم را ضایع نمایند! جنازه او را بطرف بقیع باز گردانید، زیرا ایشان مرا قسم داده اگر مانعی برای این عمل پیش بیاید با احدی مخاصمه نکنم و جنازه مقدس امام حسن علیه السلام را در بقیع نزد مادرش دفن نمایم. ابن ابی الحدید از مدائنی نقل میکند که گفت: امام حسن علیه السلام چهار مرتبه مسموم شد. در مرتبه اخیر میفرمود: من مکرراً مسموم شده ام، ولی هیچ مرتبه ای بقدر این مرتبه مشقت نکشیدم!

بحار الأنوار و جلاء العیون علامه مجلسی، منتهی الآمال شیخ عباس قمی

حسین عباسپور فاعولن فاعولن فاعولن

صوبوری به پای تو سر می گذارد **غمت داغ ها بر جگر می گذارد**
کمی خواستم از غریبی بگویم **نه! این بغض سنگی مگر می گذارد؟**
و من نیستم بدتر از مرد شامی **نگاه تو در من اثر می گذارد**
گریمی که از کودکی می شناسم **قدم روی این چشم تر می گذارد**
دلم باز با یاد غم هایت آقا **غریبانه سر روی در می گذارد**
چه بد با تو تا گرد دنیای پستی **که بر ساقه گل تبر می گذارد**
و هر کس که کمتر شکایت کند آه **به دوشش غم بیشتر می گذارد**
نمک ریخت یک شهر بر زخم مردی **که دندان به روی جگر می گذارد**

یوسف رحیمی فاعلاتن فاعلاتن فعلن
چشم وا کردم و پرپر شدندت را دیدم
نیزه در نیزه غریبانه تنت را دیدم
زیر پامال کبود سُم مرکب ها، نه
به روی دست ملائک بدنت را دیدم
گرچه نشاختمت وقت عبور از گودال
عمه می گفت تن بی گسفت را دیدم
گیسویت بر سر نی شعر غریبی می خواند
زلف خونین شکن در شکنت را دیدم
قاری من سر نیزه ز عجائب گفتی
شام، تفسیر غریب سخنت را دیدم
آه یعقوب شده چشم من از روزی که
به تن تیره دلی، پیرهننت را دیدم
خیزران شیفتهی ساحت لب هایت شد
چشم وا کردم و زخم دهننت را دیدم
تا سحر قلب تنور از غم تو آتش بود
عطر گیسوی تو و سوختنت را دیدم

حسن لطفی مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

آهش فضای هر سحرش را گرفته است داغی تمامی جگرش را گرفته است
از کوچه ها رسیده تنش تیر می کشد از بس که سنگ دور و برش را گرفته است
چشم انتظار دیدن گم کرده ی خود است دیشب ز نیزه ها خیرش را گرفته است
بر حال و روز چشم نحیش نکرد رحم دستی نگاه مختصرش را گرفته است
جا مانده از حرارت خیمه به چهره اش آتش کمی ز بال و پرش را گرفته است
بعد از غروب غارت غم بار خیمه ها با آستین پاره سرش را گرفته است
خود را برای یک دو قدم راه می کشد زینب یا کمک، کمرش را گرفته است

شهادت امام حسن: در کتاب کافی است: امام حسن علیه السلام در نیمه ماه رمضان سنه دوم هجری که جنگ بدر رخ داد متولد شد و در آخر ماه صفر سنه (۴۹) هجری در سن (۴۷) سالگی و چند ماه شهید شد. اما شیخ مفید فرموده: در روز پنجشنبه، هفتم ماه صفر، سنه (۴۹) هجری یا سنه (۵۰) هجری شهید شد. شیخ کفعمی نیز شهادتش را در روز هفتم ماه صفر سال (۵۰) هجری اعلام کرده است. به روایتی مدت چهل روز از مسمومیت مریض بود و دو شب به آخر ماه صفر سنه پنجاهم هجری دار فانی را وداع گفت. مدت عمرش چهل و هفت سال و چند ماه بود. گفته شده: چهل و هشت سال بود و گفته شده: در سال پنجاهم هجری بود. معاویه برای جعده که پدرش محمد بن اشعث و مادرش ام فروه خواهر ابو بکر بن ابی قحافه بود مبلغ ده هزار دینار اشرفی و ده قطعه از زمین های با آب سورا و سواد کوفه داد تا اینکه امام حسن علیه السلام را مسموم نمود. در کتاب کفایه از جناده بن ابی امیه نقل میکند که گفت: من در آن مرضی که امام حسن علیه السلام از دنیا رفت به حضور آن حضرت مشرف شدم. جلو آن بزرگوار طشتی بود، خونی که استفراغ میکرد در میان آن طشت میریخت، نیز قطعات کبد مبارکش (لخته های خون که به اشتباه کبد گفته شده) بوسیله آن زهری که از طرف معاویه به او داده شده بود خارج میشد من به امام حسن علیه السلام گفتم: ای آقای من! چرا خویشتن را معالجه نمیکنی؟! فرمود: ای بنده خدا: مرگ را با چه میتوان معالجه نمود؟! من گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** سپس آن حضرت متوجه من شد و فرمود: بخدا قسم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر داده: مقام امامت نصیب دوازده نفر از فرزندان علی و زهرا خواهد شد و هیچ یک از ما نیست مگر اینکه مسموم یا مقتول می شود! آنگاه من طشت را برداشتم و امام علیه السلام گریست.

راوی میگوید: به امام حسن علیه السلام گفتم: یابن رسول الله! مرا موعظه کن. فرمود: آری، آماده سفر آخرت باش، زاد و توشه این سفر را قبل از فرا رسیدن اجل تحصیل کن، بدان که تو طالب دنیا هستی و مرگ طالب تو در این روزی که هستی غم و اندوه آن روزی که نیامده مخور! بدان تو از مال بیشتر از قوت و غذای خود جمع نمی کنی مگر اینکه برای دیگری خزینه خواهی کرد. بدان

مسعود اصلانی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

داغی اگر نبود که گریان نمی شدیم
یا ایها الرسول بدون دعای تو
بی حب خاندان تو در خانه گرم
ما امت توایم و علی هم کنار توست
ما پای غربت نوه هایت نشسته ایم
هم ناله های امشب مولای امتییم
در جان مسلمین چو آذر گذاشتند
آه از نهاد اهل ولایت بلند شد
آقای من، بزرگ قبیله، ز داغ تو
هستی گریست تا نوه هایت رسیده و
تو باغبان امتی و جای اجر تو
با رفتنت مصیبت زهرا شروع شد
در کوچه ها غرور علی را کسی شکست

فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دخترم گریه تو پشت مرا میسکند
رحم کن بر دل خود آب شدی از گریه
تا که نشکسته قدت راه برو در بر من
باز بوسیدم از این دست که زد شانه مرا
تو سیه پوش من و شهر به همدردی تو
کودکانت همه در پشت سرت می لرزند
می دوی پشت علی تا که رهایش نکنی
بس که دنبال علی روی زمین می افتی

بیش از این گریه نکن قلب خدا میسکند
بغض سر بسته از این حال و هوا میسکند
که پس از رفتن من دیده بلا، میسکند
حیف یک روز کسی دست تو را میسکند
حرمت شیر خدا را همه جا میسکند
که در خانه به یک ضربه پا میسکند
ضربه ای می رسد و آینه را میسکند
دل جدا سینه جدا شانه جدا میسکند

مصطفی متولی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن شب سپهر دیده او پر ستاره بود
داغ نهفته در جگرش، بی شماره بود
در قاب خون گرفته چشمان خسته اش
عکس سر بریده و یک حلق پاره بود
طفلک تمام درد تنش را ز یاد برد
حرفی نداشت، عاشق و گرم نظاره بود
با دست خسته معجز خود را کنار زد
حتی کلام و درد و دلش با اشاره بود
دستش توان نداشت که سر را بغل کند
دستی که وقت خواب علی، گاهواره بود
در لایه لای ناول پاهای کوچکی
هم جای خار، هم اثر سنگ خاره بود
ناگاه لب گشود و تلاطم شروع شد
دریای حرف های دلش، بی کناره بود
کوچک ترین یتیم خرابه شهید شد

سائل مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب غمت به صفحه دل جا نمیشود
گفتند رفته ای به سفر تا شوم خموش
صد راه رفته عمه که شاید نخوانمت
بابای من بگو، که رگ گردنت برید؟
در چار سالگی که مرا کرده بی پدر؟
بعدت امید بر که بیندم، امید من
با خون خضاب کرده چه کس اینچنین ترا
شرمنده دخترت که نیامد به پیشواز
شرمنده ام از این که به جز جادر سرم
بابا بخشی، موی سرم نا مرتب است
کوبی هزار زخم به سرداری از عدو

با خود مرا ببر، که فردا نمیشود
این دل بدین ترانه تسلأ نمیشود
سر در طبق نبینمت، اما نمیشود
این داغ بس گران به دلم جا نمیشود
این زخم بر جگر که مداوا نمیشود
مجنون دلش به جز سوی لیلا نمیشود
ای چرخ، از چه محشر کبرا نمیشود
از ضعف تن بود که زجا پا نمیشود
فرشی در این خرابه مهیا نمیشود
ز آتش گره فتاده، دگر، و نمیشود
یک جا برای بوسه چو پیدا نمیشود

میگردم، و این قضیه در همین نزدیکی ها انجام خواهد گرفت، و به همین جهت من خوشحال شدم. وفات پیغمبر در بیست و هشتم ماه صفر در سال دهم از هجرت واقع شد، و بعضی گفته اند آن جناب روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول درگذشتند. هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام اراده کردند آن جناب را غسل دهند فضل بن عباس را طلبیدند و از وی کمک خواستند تا پیغمبر را غسل دهند علی علیه السلام در موقع تغسیل چشمهای خود را بستند و پیراهن خود را از جلو پاره کردند و به شستن بدن مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرداختند پس از این که از تغسیل و تکفین فارغ شدند پیش آمدند و بر آن جناب نماز خواندند. ابان گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردم گفتند، باید چگونه بر پیغمبر نماز خوانده شود علی علیه السلام فرمود پیغمبر در حیات و ممات امام و پیشوای ما هستند مردم پس از این دسته دسته آمدند و بر آن حضرت نماز خواندند بدن مبارک پیغمبر روز دو شنبه و سه شنبه در زمین بود و مسلمانان از مدینه و نواحی آن می آمدند و بر جنازه حضرت نماز می خواندند. در این هنگام که علی به تغسیل و تکفین و تدفین پیغمبر اشتغال داشتند و برای مصیبت وارده در خانه نشسته بودند و خاندان بنی هاشم نیز در این امور با وی بودند، جماعت منافقین در خارج برای موضوع خلافت و امامت با یک دیگر مشورت میکردند.

پس از اینکه علی علیه السلام داخل قبر شد کفن را از صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله دور کرد و چهره مبارکش را بر زمین گذاشت و بطرف قبله گردانید، بعد از این لحد گذاشت و خاک بر آن ریخت و بدین وسیله تشریفات دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز پایان یافت و عدل و تقوا و علم و دانش و فضیلت در دل خاک پنهان شد.

در هنگام مذاکرات برای امر خلافت بین انصار اختلاف شد، و گردانندگان جلسه مشاهده کردند اگر این موضوع انجام نگیرد ممکن است بنی هاشم از تشریفات وفات پیغمبر فارغ شوند و بر امر امامت و خلافت مستقر گردند، و لذا تأخیر را درنگ ندانسته فوراً با ابو بکر بیعت کردند،

اقتباس و تلخیص از کتاب اعلام الوری طبرسی

ولادت امام کاظم علیه السلام : در کتاب اعلام الوری است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ هجری در ابواء «۱» هفتم ماه صفر متولد گردید و سال ۱۸۳ پنج روز به آخر رجب در زندان سندی بن شاهک در بغداد از دنیا رفت. بعضی گفته اند: پنجم رجب سال ۱۸۳ از دنیا رفت و در آن موقع ۵۵ سال داشت، مادرش کنیزی فرزندان بنام حمیده بربریه بود او را حمیده پاک نهاد میگفتند. مدت امامت آن جناب ۳۵ سال بود که در بیست سالگی به امامت رسید.

در محاسن برقی است که منتهال قصاب گفت: من از مکه بطرف مدینه رهسپار شدم گذارم بابواء افتاد و آن روز برای حضرت صادق علیه السلام در ابواء فرزندی متولد شده بود من یک روز جلوتر از ایشان بمدینه وارد شدم. امام صادق علیه السلام وقتی به مدینه رسید سه روز مردم را اطعام کرد من نیز جزو کسانی بودم که از اطعام آن جناب استفاده نمودم هر روز که میرفتم آنقدر غذا میخوردم که کاملاً سیر میشدم تا فردا دیگر چیزی نمیخوردم.

اما در خصوص انتخاب مادر امام کاظم علیه السلام در اعلام الوری - ص ۲۹۸ - آمده: هشام بن احمر گفت حضرت صادق علیه السلام در روز گرمی مرا فرستاد پیش مردی افریقائی برده فروش. فرمود: کنیزی باین نام و نشان دارد او را میخوری. به برده فروش مراجعه کردم آنچه امام علیه السلام فرموده بود نزد او نبود برگشتم و جریان را عرض کردم. فرمود: برگرد کنیز همان جا است.

باز پیش برده فروش رفتم قسم خورد که هر چه کنیز داشته به من نشان داده بعد گفت دخترکی هست که مریض است و سرش تراشیده شده کسی باو توجهی ندارد، گفتم همان را بیاور او را آورد در حالی که از بیماری پاهایش بزمین کشیده میشد و تکیه به دو کنیز دیگر

مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

سید رضا مؤید

ای بارگاه کوچک تو قبله ای عظیم
باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل
هم دختر امامی و هم خواهر امام
قدرت همین بس است که خوانند اهل دل
یک دختر سه ساله و این مرتبت دگر
ای نور چشم زاده زهرا رقیه جان
دریای صبر را تو فروزنده گوهری
آن شب که جای، گوشه ویرانه ساختی
تا قلب اطهرت ز فراق پدر گداخت
آباد شد خرابه شام از جلال تو
خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل
بی مهر هشت و چهار «مؤید» معجز بهشت

فاعلاتن فعلاتن فعلن

سنجایی همدانی

در خرابیات شبی صحبت هجران افتاد
دید در خواب یکی عاشق دلداه و مست
غرق خون شد صدف دیده آن در یتیم
آن چنان گشت دل اهل خرابیات خراب
ای خوش آن محفل رندانه و آن مجلس عشق
تشنه روی عزیزان بیدی آن یوسف مصر
بوسه زد بر دهن خسرو خوبان شیرین
گفت گای شمع شب نار من امشب چه عجب
آن قدر گفت که از گریه و اندوه بسوخت
بلبل مست به یکسو و گل اندر یکسو
گفت این قصه جانسوز «سنجایی» و بدید

و حید قاسمی مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

در ماتم فراق پدر گریه میکنم
شب ها و روزها زغمش مویه میکنم
خواب شبانه از سر زهرا پریده است
داغی عظیم دیده ام ای مردمان شهر
پیغمبر طوایف اهل بگم شدم
خشکد اگر که چشمه اشکم دوباره من

کمال مؤمنی مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

کم گریه کن که گریه امانت بریده است

گویا که وقت رفتن بابا رسیده است

حق داری از غمش به سرو سینه می زنی

چون مثل او کسی به دو عالم ندیده است

در روز آخرش چه شده این چنین نبی

جز اهل بیت تو زهمه دل بریده است

بر روی سینه اش حسین ناله می زنند

اشکش بر ای هر دو زغم ها چکیده است

بر گو که مرتضی چه شنیده کنار او

رنگش چنین زطرح مسائل بریده است

اینجا همه برای شما گریه می کنند

چون از سقیفه بوی جسارت وزیده است

این روزها به پشت در خانه ات مرو

گویا عدو که نقشه ی قتل کشیده است

جان حسین و جان حسن جان مرتضی

کم گریه کن که گریه امانت بریده است

داشت. گفت: به خدا هر چه خواستم این کنیز را تصرف کنم مقدرم
نشد کسی که از او خریدم نیز میگفت که نتوانسته با او نزدیکی کند
کنیز قسم خورد که خواب دیدم ماه در دامنم نشست.

گفتار برده فروش و کنیز را برای حضرت صادق علیه السلام نقل کردم
دویست دینار به من داده پول را برای برده فروش بردم آن مرد گفت:
این کنیز در راه خدا آزاد باشد اگر معادل پولی که در مغرب خریده ام
بوسیله تو نفرستاده باشد. گفتار او را برای امام علیه السلام نقل
کردم فرمود پسر احمر از این کنیز فرزندی متولد می شود که بین او و
خدا حاجایی وجود ندارد.

در بصائر الدرجات - ج ۹ ص ۱۲۹ - ابو بصیر گفت: سالی که موسی بن
جعفر علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه
السلام بودم، وارد ابواء که شدیم امام برای ما و اصحاب سفرهای
مرتب و عالی ترتیب داد مشغول غذا خوردن بودیم که حمیده پیغام
داد حالت زایمان به من دست داده طبق دستور شما که فرموده بودی
در هنگام تولد این فرزند شما را مطلع کنم اینک اطلاع دادم.

حضرت صادق علیه السلام با شادی و خوشحالی از جای حرکت کرد
طولی نکشید که با خنده و خوشحالی تمام آستین بالا زده بود
برگشت. گفتم: خدا شما را خندان داشته باشد و چشمتان روشن باد،
بالاخره چه شد کار حمیده؟ فرمود: خدا به من پسری عنایت فرمود
که بهترین موجود روی زمین است. جریانی را حمیده برایم نقل کرد
که من خود از او بهتر میدانستم.

عرض کردم: آقا، حمیده چه گفت؟ فرمود: حمیده میگفت: هنگام
تولد با دو دست روی زمین آمد و سر بسوی آسمان بلند نمود باو
گفتم این نشانه پیامبر و جانشینان بعد از او است.

علی بن ابی طالب را طلب کنید تا در نزد وی حاضر شود زیرا اکنون پیغمبر
جز علی دیگری را اراده نکرده است هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام در نزد
حضرت حاضر شد، او را در نزد خود مکان داد و با او در نهانی به گفتگو
پرداخت، بعد از مذاکرات چندی امیر المؤمنین علیه السلام از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
برخاست و در گوشه ای نشست، سپس مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله شدت پیدا کرد و
وفات او نزدیک شد، در آخرین لحظات حیات به علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمود: اینک سرم را روی دامن خود بگذار زیرا امر خداوند نزدیک شده و
آخرین دقائق زندگی من در این جهان در رسیده است.

هر گاه جان از کالبدم بیرون شد او را در دست بگیر و به صورت خود بکش
پس از این مرا به طرف قبله برگردان و غسل و تکفین مرا خود انجام ده، و بر
من نماز بگذار، و تا آنگاه که بدن مرا در زیر خاک پنهان نساخته ای از من
مفارقت نکن، و در همه این امور از خداوند استعانت بجوی. در این هنگام
امیر المؤمنین علیه السلام سر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در دامن خود گذاشت، و
آن جناب از فشار مرض از حال رفت، حضرت زهرا سلام الله علیها در چهره
پدرش مینگریست و گریه میکرد پدر بزرگوارش او را نزدیک خود طلبید و
مطالبی را در نهانی با او در میان گذاشت که در اثر آن چهره اش از هم باز شد
و آثار خوشحالی در وی ظاهر گردید. بعد از این مذاکرات که با حضرت زهرا
سلام الله علیها انجام پذیرفت جان پاکش از کالبد شریفش بیرون شد و در
این حال دست امیر المؤمنین علیه السلام در زیر گلوی آن جناب قرار داشت و جان
شریف او در دست علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت او را بالای سر خود
بردند و پس از آن به صورت خود کشیدند پس از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
دنیا رفتند امیر المؤمنین علیه السلام طبق وصیت آن جناب بدن مبارک او را بطرف
قبله کشیدند و تشریفات تغسیل و تکفین او را فراهم کردند. از حضرت زهرا
سؤال شد پدرت در نهانی چه موضوعاتی با شما در میان نهاد؟ فرمود: پدرم
به من اطلاع داد که من اول کس از اهل بیت او خواهم بود که بوی ملحق

رحلت پیامبر اکرم: پیامبر در آخرین روزها در منزل ام سلمه اقامت داشتند. عایشه آمد و ایشان را به منزل خود منتقل کرد، در یکی از روزها هنگام نماز عایشه گفت: دستور دهید ابو بکر با مردم نماز بخواند، حفصه اظهار داشت امر کنید عمر اقامه نماز کند، پیغمبر ناراحت شد و فرمود: دست از این گرفته بردارید شما مانند آن زن هائی هستید که حضرت یوسف را اذیت کردند و او را به کارهای خلاف وامیداشتند. لذا با شدت تب و ناراحتی که داشتند با کمک امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد رفتند و مشاهده کردند ابو بکر در محراب نماز ایستاده، به ابو بکر اشاره فرمودند و او خود را عقب کشید حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود با مردم نماز خواند. پس از اقامه نماز به منزل مراجعت فرمود، و ابو بکر و عمر و گروهی از مردم را به منزل خواندند و به آنان فرمودند: آیا من شما را امر نکردم که در لشکر اسامه حاضر شوید. هر چه سریعتر در لشکر اسامه شرکت کنید و این موضوع را سه مرتبه تکرار فرمود، سپس فرمودند دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که هرگز گمراه نگردید. پس از این مطلب از حال رفتند یکی از حاضران برخاست تا دوات و کتف گوسفندی برای نوشتن نامه بیاورد، در این هنگام عمر گفت برگرد و او را به حال خود واگذار زیرا وی اکنون بی‌هوش است و هذیان میگوید.

روز بعد مرض حضرت رسول شدت پیدا کرد و مردم را از ورود به منزل منع کردند و به کسی اجازه ندادند تا از آن جناب عیادت کند، امیر المؤمنین علیه السلام همواره در خدمت پیغمبر بودند و از وی مفارقت نمی‌کردند مگر برای انجام کارهای لازم و ضروری. امیر المؤمنین علیه السلام برای انجام کاری از منزل بیرون شدند، و در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از شدت تب بی‌حال شده بودند به خود آمدند و علی علیه السلام را در کنار خود ندیدند، فرمودند برادر و یارم را بگوئید نزد من حاضر شود، پس از این بار دیگر ضعف بر او مستولی شد. عایشه و حفصه هر کدام ابو بکر و عمر را در خدمت پیغمبر حاضر کردند، هنگامی که دیدگان مبارکش بر ابو بکر و عمر افتاد چهره‌اش را از آنان برگردانید مرتبه سوم فرمود: برادر و یارم را نزد من بخوانید، ام سلمه گفت:

یوسف رحیمی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
هر شاعری ست در تب تضمین چشم تو
از بس سرودنی ست مضامین چشم تو
چشم جهان به مقدمت ای عشق روشن است
از اولین دقایق تکوین چشم تو
از ابتدای خلقت عالم از آن ازل
شیعه شدم به شیوه آئین چشم تو
میشد چه خوب نور خدا را نگاه کرد
از پشت پلکت از پس پرچین چشم تو
امشب شکوه خلد برین دیدنی شده
وقتی شده ست منظر و آئینه چشم تو
گل کرده بر لب غزلم باغی از رطب
امشب به لطف لهجه شیرین چشم تو
چشم تو آسمان سخا و کرامت است
آقا خوشا به حال مساکین چشم تو
حالا دو خط دعا به لبم نقش بسته است
در انتظار لحظه آمین چشم تو
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

چه عالمی ست عالم باب الحوائجی
با توست نور اعظم باب الحوائجی
مهر تو است حلقه وصل خدا و خلق
داری به دست خاتم باب الحوائجی

سعید توفیقی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
ای غایب از نظر، نظری کن به خواهرت
زینب نشسته بر سر قبر مطهرت
نشاختی مرا ز پس این چروکها
من زینب توأم ز چه رو نیست باورت
این زن که لطمه می زند این گونه بر خودش
او کیست؟ نجمه است عروس برادرت
آقا! سگینه جمله اشکش سوآلی است
یعنی کجاست قبر علمدار لشکرت
در کربلا هنوز زنی گریه می کند
زینب کش است ناله محزون مادرت
پیغمبری نما و دو دستت برون بیار
از دست من بگیر بقایای دخترت
بگرفتم از امام زمان حکم نبش قبر
تا متصل کنم سر پاکت به پیگرت
باید دوباره وارد گودال خون شوم
خواهم اگر که بوسه بگیرم ز حنجرت
من نیز با تو کشته شدم روز واقعه
اذنی بده که دفن شود با تو خواهرت
دلشوره داشتم که مبادا کنار تو
چشم ربابه باز بیفتد به اصغرت
نذرش قبول سایه نشینی نمی کند
از بس که بر تو هست وفادار همسرت
لالایی اش امان مرا نیز بریده است
گوید به ناله! اصغر من شیر خورده است؟!!

تذکر مهم: با توجه به اینکه بحث اربعین موضوع بسیار مهمی است و مقاله تحقیقی تهیه شده در این زمینه مفصل بوده و حدود ۲۴ صفحه از ماهنامه را می‌گرفت لذا این مطلب در جزوه ای جداگانه که در ضمیمه می باشد تقدیم شما می‌گردد.

اربعین حسینی: بعد انتقال خاندان نبوت به کوفه این زیاد در نامه‌ای به والی مدینه، خبر شهادت امام علیه السلام را گزارش کرد و عمرو بن سعید بن عاص والی مدینه هم در خطبه‌ای این خبر را به مردم اعلام کرد و با این خبر، بنی‌هاشمیان در مدینه به عزاداری پرداختند. به دنبال قطعی شدن خبر شهادت سیدالشهدا برای مردم کوفه جابر بن عبدالله آنصاری به همراه عطیه بن سعد به سمت کربلا حرکت کردند و در روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری به کربلا رسیدند. عطیه که همراه جابر بوده می‌گوید: وقتی به کربلا رسیدیم جابر به کنار فرات رفت و غسل زیارت کرد و لباس‌های نو پوشید و خودش را خوشبو کرد و آرام آرام و قدم به قدم در حالی که ذکر خدا می‌گفت به سمت قبر سیدالشهدا علیه السلام حرکت کرد تا به کنار قبر ایشان رسید. جابر به من گفت دستم را روی قبر حسین بگذار؛ دست جابر را گرفتم و تا روی قبر سیدالشهدا علیه السلام گذاشتم، از هوش رفت! آب آوردم و به صورتش زدم تا به هوش آمد و سه مرتبه صدا زد: یا حسین! یا حسین! یا حسین! حبیب! لا یحبیب حبیبه! حسین، آیا دوست جواب دوست را نمی‌دهد؟ سپس خودش جواب خویش را داد و گفت: جابر، چطور می‌تواند جواب دهد، در حالی که بین بدن و سر او جدایی افتاده است؛ آن گاه رو به قبر اصحاب شروع کرد به خواندن این زیارت: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیَّتُهَا الْاَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ اَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ اَشْهُدُ اَنَّكُمْ اَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ اَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتَهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَهُم عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتَهُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عِبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى اَتَيْتُمْ اليَقِينَ.**

در عرش و فرش واسطه فیض و رحمتی

بر دوش توست پرچم باب الحوائجی

در آستانه تو کسی نا امید نیست

آقا برای ما همه باب الحوائجی

بی شک شفیع ماست نگاه رؤف تو

در رستخیز واهمه باب الحوائجی

دیوانه سخای ابا الفضلی توأم

مانند ماه علقمه باب الحوائجی

صحن و سرات غرق گل یاس می شود

وقتی که میهمان تو عباس می شود

در ساحل سخاوت دریای کاظمین

مائیم و خاک پای مسیحای کاظمین

با دست های خالی از اینجا نمی رویم

ما سائلیم، سائل آقای کاظمین

رشک بهشتیان شده حال کسی که هست

گوشه نشین جنت الاعلای کاظمین

نور الهی از همه جا موج می زند

توحیدی است بسکه سرایای کاظمین

داریم در جوار حرم، حق آب و گل

خاتون شهر ما شده زهرای کاظمین

ما ریزه خوار صحن و سرای کریمه ایم

این افتخار ماست، گدای کریمه ایم

علیرضا لک

دردها می چکد از حال و هوای سفرش

گرد غم ریخته بر چادر خاکی سرش

تک و تنها و دو تا چشم کی بود و چند تا

کودک بی پدر افتاده فقط دور و برش

ظاهراً خم شده از شدت ماتم، اما

هیچ کس باز نفهمید چه آمد به سرش

روزها از گذر گوچه آتش رفته

اثر سوختگی مانده سر بال و پرش

یاس نیلی شده فاطمه با آن همه زخم

طرف علقمه ای کاش نیفتد گذرش

بغض ایام اسارت به دمی شد خالی

همه گریبلا گریه شد از چشم ترش

محمد جواد غفور زاده *****

مارا که غیر داغ غمت بر جبین نبود

یک لحظه طی نشد که دل ما غمین نبود

هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید

ما را غمی نبود که اندر کمین نبود

راهی اگر به منزل آزادگی نداشت

رنج اسارت، این همه شور آفرین نبود

ای آفتاب محمل زینب! کسی چو من

از خرمن زیارت تو خوشه چین نبود

تقدیر بود با سر تو همسفر شوم

در این سفر، مقدر من غیر از این نبود

گر آتش نگاه تو، در من نمی نشست

در شام و کوفه، خطبه من آتشین نبود

در حیرتم که بی تو چرا زنده مانده ام

عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود

غلامرضا سازگار

ایام اربعین تو یا صبح محشر است

یا روز جانگداز وفات پیمبر است

بیش از هزار سال گذشته است و اربعین

از اربعین اول تو غم فزاتر است

دوران هر حماسه، دو روز است و دور تو

از ابتدای خلقت، تا صبح محشر است

هر جا عزای توست، همان جا حریم توست

هر پیر دل شکسته در آن بزم، جابر است

احرام ما لباس سیه، کعبه گریبلا

اشک مصیبت تو، فرات است و کوثر است

جابر بیوش جامه احرام و غسل کن

کاین سرزمین مزار بدن های بی سر است

این جا نه کعبه، کعبه در این جا کند طواف

این جا نه خانه، خون خداوند اکبر است

جابر در این زمین مقدس، وقوف کن

کاین جا نکوتر از عرفات است و مشعر است

بالای سر میا، که سری نیست در بدن

پایین پا بیا که تن پاک اکبر است

جابر به دور قبر بگرد و نظاره کن

دور از تمامی شهدا قبر دیگر است

بوی حبیب می وزد از خاک آن مزار

آری، حبیب، نور دو چشم مظاهر است

جابر بیا به جانب گودال قتلگاه

کان جا به گوش، ناله زهرای اطهر است

جابر ز قتلگاه بیا سوی علقمه

کان جا حسین را، سر سردار لشکر است

از جان، مزار حضرت عباس را بیوس

چون با سرشک فاطمه، خاکش مخمر است

عباس کیست؟ آن که به رزم و به حلم و صبر

گاهی حسین، گاه حسن، گاه حیدر است

عباس کیست؟ سرو روان دو فاطمه

عباس کیست؟ چشم و چراغ دو مادر است

میثم سلام باد به جابر که بر لبش

در روضه حسین، سلام مکرر است

داود رحیمی مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هر چه زدند شوکت من کم نشد حسین

در مجلس یزید، سرم خم نشد حسین

با خطبه ای که من سر بازار خوانده ام

آن نقشه ای که داشت، فراهم نشد حسین

آنجا چنان شبیه پدر حرف می زد

یک مرد از آن قبیله حریفم نشد حسین

اصلا محرمت که جهان را به هم زده

بی خطبه های من که محرم نشد حسین!

آتش گرفت معجز من سوخت موی من

اما حجاب از سر من کم نشد حسین

هر چند قد و قامت من خم شده ولی

"در مجلس یزید سرم خم نشد حسین"

اد، مشير الأحران، بحار الأنوار و ...

سائل

محمود زوليد

مرحوم مجرد همداني

